

فصل‌نامه بین‌المللی علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال هشتم، شماره بیست و دوم، تابستان ۱۴۰۴ (صص ۱۱۴-۱۴۰)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/jmz.2026.245538](https://doi.org/10.22034/jmz.2026.245538)

واکاوی نظریه‌ی اِشپیتزر در سوانح‌العشاق احمد غزالی

الهام یزدان‌خواه^۱

چکیده

مقاله حاضر به واکاوی کاربرست نظریه سبک‌شناسی لئو اشپیتزر در تحلیل متن عرفانی سوانح‌العشاق اثر احمد غزالی می‌پردازد. اشپیتزر در روش سبک‌شناسی خود بر حرکت از جزئیات زبانی به کشف «مرکز معنایی» یا روح حاکم بر متن تأکید دارد؛ روشی که از مشاهده انحراف‌ها، تکرارها و ویژگی‌های خاص زبان آغاز شده و به تفسیر کلی جهان‌بینی نویسنده منتهی می‌شود. این پژوهش با تکیه بر همین رویکرد، برخی ویژگی‌های سبکی و زبانی سوانح‌العشاق را بررسی کرده و نشان می‌دهد که چگونه ساختار زبان، تصاویر و ترکیبات عرفانی این اثر در خدمت بیان تجربه عاشقانه و شهودی قرار گرفته‌اند. در این تحلیل، عناصری همچون تکرار واژگان کلیدی، تقابل‌های معنایی، ایجاز و گاه گسست‌های نحوی به عنوان نشانه‌های سبکی مورد توجه قرار گرفته‌اند. بررسی این عناصر نشان می‌دهد که زبان احمد غزالی آگاهانه به سوی نوعی فشردگی معنایی و نمادپردازی حرکت می‌کند تا تجربه‌ای درونی و شهودی از عشق الهی را بیان کند. از منظر اشپیتزر، این ویژگی‌ها تنها آرایه‌های ادبی نیستند، بلکه نشانه‌هایی از مرکز فکری متن به شمار می‌روند؛ مرکزی که در سوانح‌العشاق، حول مفهوم «عشق به مثابه حقیقت بنیادین هستی» شکل می‌گیرد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که کاربرد روش اشپیتزر امکان فهم عمیق‌تر پیوند میان زبان و اندیشه در این اثر عرفانی را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، تحلیل سبک‌شناسانه نشان می‌دهد که ساختار زبانی سوانح‌العشاق نه صرفاً وسیله بیان، بلکه بازتابی از جهان‌بینی عرفانی احمد غزالی است. بدین ترتیب، این مطالعه می‌کوشد نشان دهد که رویکرد اشپیتزر می‌تواند ابزار مؤثری برای تحلیل متون عرفانی فارسی و کشف لایه‌های معنایی پنهان در آن‌ها باشد.

واژه‌های کلیدی: لئو اشپیتزر، سوانح‌العشاق، احمد غزالی، سبک‌شناسی فردی، ادبیات عرفانی.

^۱ - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران.

e.yazdankhah9292@gmail.com

۱. مقدمه

ادبیات عرفانی یکی از ژرف‌ترین و تأثیرگذارترین حوزه‌های ادبیات ایرانی است که در آن تجربه‌های درونی، شهود عرفانی و مفاهیم پیچیده معنوی در قالب زبان ادبی و هنری تجلی یافته‌اند. در میان آثار برجسته این حوزه، «سوانح العشاق» احمد غزالی جایگاهی ممتاز دارد؛ اثری که نه تنها به سبب محتوای عرفانی و تبیین مفهوم عشق الهی اهمیت یافته است، بلکه از حیث زبان، شیوه بیان و ساختار سبکی نیز از متون متمایز ادب صوفیانه به شمار می‌رود. احمد غزالی در این اثر، عشق را محور بنیادین تجربه عرفانی قرار می‌دهد و با زبانی موجز، اشاری و سرشار از تصاویر نمادین، کوشیده است تجربه‌ای فراتر از عقل و استدلال را بیان کند. از همین رو، «سوانح العشاق» صرفاً یک متن تعلیمی یا صوفیانه نیست، بلکه بازتابی از جهان درونی و شخصیت معنوی نویسنده نیز محسوب می‌شود.

در مطالعات جدید ادبی، سبک‌شناسی یکی از مهم‌ترین شیوه‌های شناخت شخصیت و اندیشه نویسندگان به شمار می‌آید. در این میان، لئو اشپیتزر، (Leo Spitzer) زبان‌شناس و منتقد برجسته مکتب سبک‌شناسی، با طرح نظریه «سبک فردی» بر این باور است که ویژگی‌های زبانی و بیانی هر اثر ادبی، تجلی مستقیم روحیات، جهان‌بینی و ساختار ذهنی نویسنده آن است. از دیدگاه او، هیچ عنصر زبانی در متن اتفاقی نیست؛ بلکه واژگان، تصاویر، تکرارها، ایجاز یا اطناب، همگی نشانه‌هایی از شخصیت فردی خالق اثر به شمار می‌روند.

بررسی «سوانح العشاق» برپایه دیدگاه اشپیتزر، امکان شناخت دقیق‌تری از شخصیت عرفانی احمد غزالی فراهم می‌آورد؛ زیرا در این اثر، زبان بیش از آنکه ابزار انتقال معنا باشد، آینه تجربه عاشقانه و شهودی نویسنده است. غلبه بیان عاطفی، ساختار تأملی، ایجاز معنایی و بهره‌گیری از نمادهای عاشقانه، همگی نشان می‌دهند که احمد غزالی، تجربه عرفانی را نه در قالب استدلال عقلانی، بلکه در صورت تجربه‌ای

درونی و شخصی بازآفرینی کرده است. به همین دلیل، تحلیل سبک این اثر می‌تواند ابعاد تازه‌ای از شخصیت فکری و روحی نویسنده را آشکار سازد.

با وجود پژوهش‌های متعدد درباره اندیشه عرفانی احمد غزالی و جایگاه عشق در آثار او، کمتر پژوهشی به تحلیل شخصیت فردی وی از منظر سبک‌شناسی نوین و به‌ویژه بر اساس نظریه اشپیتزر پرداخته است. این پژوهش می‌کوشد با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از مبانی سبک‌شناسی فردی، نشان دهد که چگونه ویژگی‌های زبانی و بیانی سوانح‌العشاق، بازتاب‌دهنده شخصیت درون‌گرا، عاشق‌محور و شهود‌گرای احمد غزالی است و چگونه می‌توان از رهگذر تحلیل سبک، به شناخت عمیق‌تری از جهان‌بینی عرفانی او دست یافت.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

متون عرفانی، به‌ویژه آثاری که بر محور تجربه عشق و شهود بنا شده‌اند، به سبب زبان فشرده، نمادین و چندلایه، همواره نیازمند خوانشی دقیق و روشمند بوده‌اند. سوانح‌العشاق احمد غزالی از برجسته‌ترین متون عرفانی زبان فارسی است که در آن عشق نه فقط یک مضمون ادبی، بلکه حقیقتی وجودی و بنیان اندیشه عرفانی نویسنده به شمار می‌آید. با این همه، بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده پیرامون این اثر، عمدتاً بر مفاهیم عرفانی، اندیشه‌های کلامی و جایگاه تاریخی آن تمرکز داشته‌اند و کمتر به تحلیل نظام‌مند ویژگی‌های زبانی و سبکی آن براساس نظریه‌های نوین سبک‌شناسی پرداخته‌اند. از سوی دیگر، نظریه سبک‌شناسی لئو اشپیتزر با تأکید بر رابطه میان جزئیات زبانی و «مرکز معنایی» متن، این امکان را فراهم می‌کند که از خلال بررسی تکرارها، تقابل‌ها، ایجاز، تصاویر، و شگردهای بیانی، به جهان‌بینی حاکم بر اثر دست یابیم. مسئله اصلی این پژوهش آن است که سوانح‌العشاق چگونه از طریق ساختار زبانی و شگردهای سبکی، تجربه عشق عرفانی را صورت‌بندی می‌کند و نظریه اشپیتزر

تا چه اندازه می‌تواند در کشف پیوند میان زبان، معنا و اندیشه عرفانی احمد غزالی کارآمد باشد. بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که سبک در این اثر صرفاً ابزار بیان نیست، بلکه خود بازتابی از ساختار فکری و شهودی نویسنده است. این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست که نظریه سبک‌شناسی لئو اشپیتزر بر چه مبانی و اصولی استوار است و چگونه می‌توان آن را در تحلیل متون عرفانی فارسی به کار گرفت؟ مهم‌ترین ویژگی‌های زبانی و سبکی سوانح‌العشاق احمد غزالی کدام‌اند و این ویژگی‌ها چگونه در شکل‌گیری بافت معنایی متن نقش دارند؟ همچنین، جزئیات سبکی این اثر چگونه ما را به «مرکز معنایی» یا هسته فکری متن، در معنای مورد نظر اشپیتزر، رهنمون می‌شوند؟ و در نهایت، میان ساختار زبانی سوانح‌العشاق و جهان‌بینی عرفانی احمد غزالی چه نسبتی برقرار است و این نسبت چگونه در بازنمایی مفهوم عشق الهی تجلی می‌یابد؟

۱-۲. اهداف و ضرورت تحقیق

هدف این پژوهش، واکاوی سوانح‌العشاق احمد غزالی بر پایه نظریه سبک‌شناسی لئو اشپیتزر و بررسی رابطه میان زبان، سبک و اندیشه عرفانی در این اثر است. این تحقیق می‌کوشد با شناسایی ویژگی‌های زبانی مانند تکرار، ایجاز، تقابل‌های معنایی و تصویرسازی، نقش آن‌ها را در شکل‌گیری معنای عرفانی متن روشن سازد. همچنین هدف دیگر پژوهش، کشف «مرکز معنایی» اثر از رهگذر جزئیات سبکی و نشان دادن پیوند میان ساختار زبانی و تجربه عشق الهی است. این پژوهش در پی آن است که نشان دهد سبک احمد غزالی تنها ابزار بیان نیست، بلکه بازتابی از جهان‌بینی عرفانی اوست.

ضرورت تحقیق از آن جهت است که سوانح‌العشاق از مهم‌ترین متون عرفانی فارسی است و با وجود ارزش ادبی و فکری، کمتر از منظر نظریه اشپیتزر بررسی شده

است. بیشتر پژوهش‌های پیشین بر جنبه‌های عرفانی و محتوایی اثر تمرکز داشته‌اند و تحلیل سبک‌شناسانهٔ آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، این تحقیق می‌تواند خلأ موجود در مطالعات سبک‌شناسی متون عرفانی را تا حدی جبران کند. همچنین نتایج آن می‌تواند الگویی روشمند برای تحلیل دیگر آثار عرفانی فارسی بر پایهٔ نظریه‌های نوین نقد ادبی فراهم آورد.

۳-۱. پیشینه تحقیق

دربارهٔ احمد غزالی و سوانح‌العشاق، پژوهش‌های متعددی در حوزهٔ عرفان، ادبیات صوفیانه و تحلیل مفهوم عشق انجام شده است. بیشتر این تحقیقات بر تبیین جایگاه عشق در اندیشه احمد غزالی، تأثیر او بر عرفان عاشقانه و بررسی جنبه‌های زبانی و ادبی اثر متمرکز بوده‌اند؛ با این حال، مطالعه سبک شخصیت فردی نویسنده براساس نظریه‌های جدید سبک‌شناسی، به‌ویژه دیدگاه لئو اِشپیتزر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

زینب کارگر و همکاران در مقالهٔ «حقیقت مطلق عشق در سوانح‌العشاق احمد غزالی» (۱۴۰۴)، به بررسی مفاهیمی همچون حقیقت مطلق عشق و توحید، حقیقت مطلق عشق و صفات الهی، تکوین و تشریع عشق، عشق ازلی، عشق الهی - حقیقی، تعین عشق، تعین عاشقی و معشوقی و سریان عشق در عالم امکان در این اثر پرداخته‌اند.

محمد رودگر در مقالهٔ «مبانی نظری عشق عرفانی در سوانح‌العشاق احمد غزالی» (۱۳۹۷)، به این نتیجه رسیده است که جریان عرفان عاشقانه چه در بُعد نظری و چه در بُعد عملی و سلوکی، دارای اصول و ویژگی‌هایی است که کمتر بدان توجه شده است. دست آورد این کار، یازده اصل نظری مستخرج از آرای خواجه احمد غزالی است.

مریم شیرانی و علی اصغر میرباقری فرد در مقاله «تکرار موجز (سبک شخصی احمد غزالی بر اساس رویکرد اشیپیتزر)» (۱۳۹۴)، بر آن است تا بر پایه مراحل نظریه اشیپیتزر، ارزش سبک شخصی را در پژوهش‌های سبک‌شناسی نشان دهد. بدین منظور رساله سوانح «احمد غزالی»، به عنوان نمونه عملی این طرح، برگزیده شده و سبک شخصی غزالی در نگارش سوانح بررسی شده است.

جنبه نوآوری این پژوهش در آن است که «سوانح‌العشاق» را نه صرفاً از منظر مفاهیم عرفانی یا مضمون عشق، بلکه از زاویه سبک‌شناسی فردی و براساس روش تحلیلی لئو اشیپیتزر بررسی می‌کند. این مقاله می‌کوشد با تحلیل دقیق عناصر زبانی، نحوه بیان و ساختار متن، پیوند میان سبک نوشتاری و شخصیت عرفانی احمد غزالی را نشان دهد. بدین ترتیب، با تمرکز بر بازتاب ویژگی‌های شخصیتی نویسنده در سبک اثر، رویکردی متفاوت و تکمیلی نسبت به مطالعات پیشین ارائه می‌دهد.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

سبک‌شناسی در نقد ادبی معاصر یکی از مهم‌ترین رویکردهایی است که به بررسی رابطه میان زبان اثر ادبی و شخصیت و جهان‌بینی نویسنده می‌پردازد. در میان نظریه‌پردازان این حوزه، لئو اشیپیتزر، زبان‌شناس و منتقد برجسته مکتب سبک‌شناسی، جایگاهی ویژه دارد. اشیپیتزر سبک را صرفاً مجموعه‌ای از ویژگی‌های صوری زبان نمی‌داند، بلکه آن را بازتاب مستقیم روحیه، ذهنیت و تجربه درونی نویسنده تلقی می‌کند. «از دیدگاه او هر نویسنده دارای «سبک فردی» است؛ سبکی که در انتخاب واژگان، ساختار جملات، شیوه تصویرپردازی و حتی در تکرار برخی عناصر زبانی نمود پیدا می‌کند و در واقع بیانگر ساختار روانی و فکری خالق اثر است. بر این اساس، مطالعه دقیق عناصر زبانی می‌تواند راهی برای شناخت عمیق‌تر شخصیت و جهان‌بینی نویسنده فراهم آورد» (اشپیتزر، ۱۳۸۳: ۴۵).

روش تحلیلی اِشپیتزر بر نوعی حرکت هرمنوتیکی از جزء به کل استوار است. در این روش، پژوهشگر ابتدا با مشاهده یک ویژگی برجسته زبانی در متن - مانند نوع خاصی از واژگان، تکرار یک تصویر یا ساختار نحوی خاص - تحلیل خود را آغاز می‌کند و سپس از طریق بررسی پیوند این ویژگی با سایر عناصر متن، به کشف الگوی کلی سبک و در نهایت به درک جهان ذهنی نویسنده دست می‌یابد. به بیان دیگر، «اِشپیتزر معتقد است که یک «جزئیات سبکی» می‌تواند سرنخی برای کشف نظام فکری و عاطفی نویسنده باشد و از خلال آن می‌توان به ساختار کلی سبک و شخصیت او پی برد» (Spitzer, 1948: 27).

از نظر اِشپیتزر، سبک ادبی نتیجه تعامل میان زبان و تجربه فردی نویسنده است؛ به این معنا که زبان در آثار ادبی نه صرفاً ابزار انتقال معنا، بلکه جلوه‌ای از تجربه زیسته و احساسات درونی نویسنده محسوب می‌شود. بنابراین «در تحلیل سبک، توجه به زمینه‌های روانی، عاطفی و فکری نویسنده اهمیت ویژه‌ای دارد. در چنین رویکردی، عناصر زبانی همچون ایجاز، اطناب، تصاویر نمادین، میدان‌های واژگانی و نوع بیان عاطفی، نشانه‌هایی از ساختار ذهنی و نگرش نویسنده به جهان هستند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۷۸).

با توجه به این مبانی نظری، کاربرد دیدگاه اِشپیتزر در تحلیل متون عرفانی اهمیت دوچندانی می‌یابد؛ زیرا در این متون، زبان غالباً بازتاب تجربه‌های درونی و شهودی نویسنده است. در «سوانح‌العشاق» احمد غزالی نیز زبان موجز، بیان اشاری، تصاویر نمادین و غلبه واژگان مرتبط با عشق، همگی می‌توانند به عنوان نشانه‌هایی از سبک فردی نویسنده تلقی شوند. از این رو، تحلیل این ویژگی‌های زبانی براساس روش اِشپیتزر می‌تواند به شناخت دقیق‌تر شخصیت عرفانی و جهان‌بینی عاشقانه احمد غزالی بینجامد.

برای تحلیل سبک شخصیت فردی احمد غزالی در اثر «سوانح‌العشاق» براساس دیدگاه لئو اشپیتزر، نخست باید به مبانی نظری این رویکرد توجه کرد. اشپیتزر از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان سبک‌شناسی فردی است که معتقد است «هر اثر ادبی بازتابی از شخصیت و جهان ذهنی نویسنده است. به باور او، زبان ادبی تنها وسیله‌ای برای انتقال معنا نیست، بلکه نشانه‌ای از تجربه درونی نویسنده و ساختار ذهنی او محسوب می‌شود. از این رو، تحلیل دقیق ویژگی‌های زبانی و بیانی یک اثر می‌تواند پژوهشگر را به درک عمیق‌تری از شخصیت نویسنده و نگرش او نسبت به جهان رهنمون سازد» (اشپیتزر، ۱۳۸۳: ۴۵).

روش تحلیل اشپیتزر بر نوعی حرکت هرمنوتیکی استوار است؛ بدین معنا که پژوهشگر ابتدا از یک ویژگی زبانی برجسته در متن آغاز می‌کند و سپس با گسترش تحلیل به دیگر عناصر اثر، به ساختار کلی اندیشه و شخصیت نویسنده دست می‌یابد. در این روش، زبان اثر همچون نشانه‌ای تلقی می‌شود که از طریق آن می‌توان به لایه‌های عمیق‌تر ذهن و تجربه نویسنده راه یافت.

با توجه به این رویکرد، بررسی «سوانح‌العشاق» نشان می‌دهد که زبان این اثر دارای ویژگی‌های سبکی مشخصی است که می‌توان آن‌ها را نشانه‌هایی از شخصیت عرفانی احمد غزالی دانست. مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: ایجاز و فشردگی بیان، غلبه میدان واژگانی عشق، کاربرد نمادها و تصویرهای عرفانی، ساختار تأملی و قطعه‌وار متن، پیوند میان نثر عرفانی و زبان شاعرانه، غلبه نگاه شهودی در برابر استدلال عقلانی. در ادامه، هر یک از این ویژگی‌ها به تفصیل بررسی می‌شود.

۲-۱. ایجاز و فشردگی بیان

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های سبک احمد غزالی در «سوانح‌العشاق» ایجاز و فشردگی بیان است. در این اثر، مفاهیم عمیق عرفانی اغلب در قالب جملات کوتاه و

موجز بیان شده‌اند. این ایجاز سبب شده است که متن از نظر معنایی بسیار متراکم و پرمحتوا باشد.

«عشق آتشی است که چون در دل افتد، هر چه جز معشوق است بسوزد» (غزالی، ۱۳۸۵: ۲۴).

در این عبارت کوتاه، مفهوم پیچیده‌ای از عشق عرفانی مطرح شده است. عشق در اینجا به آتش تشبیه شده است؛ آتشی که همه تعلقات غیرالهی را از میان می‌برد و دل عاشق را از هر چیز جز معشوق تهی می‌کند. چنین تصویری نشان می‌دهد که عشق در نگاه احمد غزالی نیرویی دگرگون‌کننده است که انسان را از وابستگی‌های دنیوی رها می‌سازد.

«چون عشق در دل آید، دل را از خود خبر نماند» (همان: ۲۸)

این جمله کوتاه به یکی از مهم‌ترین مفاهیم عرفانی یعنی «فنا» اشاره دارد. در این حالت، عاشق در برابر معشوق چنان مستغرق می‌شود که خودآگاهی او از میان می‌رود.

نویسندگانی که تجربه‌های درونی و عرفانی را بیان می‌کنند، غالباً از زبان اشاره‌گونه و فشرده استفاده می‌کنند؛ زیرا تجربه‌ی عرفانی به‌طور کامل در قالب استدلال منطقی قابل بیان نیست. بنابراین می‌توان گفت ایجاز در «سوانح‌العشاق» نشانه‌ای از شخصیت شهودگرای احمد غزالی است.

۲-۲. میدان واژگانی عشق

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم سبک این اثر، غلبه واژگان مرتبط با عشق است. در سراسر «سوانح‌العشاق» واژه‌هایی مانند عشق، دل، معشوق، جمال، نظر، وصال و فراق به‌طور مکرر دیده می‌شوند. این تکرار نشان می‌دهد که عشق محور اصلی اندیشه احمد غزالی است.

«دل جای عشق است و عشق را جز دل منزل نیست» (همان: ۳۱).
در این عبارت، دل به عنوان مرکز تجربه عرفانی معرفی شده است. از نظر نویسنده، دل جایگاهی است که در آن عشق الهی تجلی می‌یابد.
«عشق اصل همه کارهاست و هر چه در عالم است از اثر اوست» (همان: ۴۲).
در این جمله عشق به عنوان نیرویی بنیادین در هستی معرفی شده است. این نگرش نشان می‌دهد که احمد غزالی عشق را نه صرفاً یک احساس انسانی، بلکه حقیقتی هستی‌شناختی می‌داند.
تمرکز واژگانی در یک حوزه معنایی خاص می‌تواند نشان‌دهنده تمرکز ذهنی نویسنده بر آن مفهوم باشد. بنابراین غلبه واژگان عاشقانه در «سوانح‌العشاق» بازتاب شخصیت عاشق‌محور احمد غزالی و جایگاه مرکزی عشق در اندیشه اوست.

۲-۳. تصویرپردازی و نمادهای عرفانی

از دیگر ویژگی‌های مهم سبک این اثر، استفاده گسترده از نمادها و تصاویر عرفانی است. احمد غزالی برای بیان تجربه‌های درونی خود از نمادهایی بهره می‌گیرد که در سنت عرفانی ریشه دارند. از جمله مهم‌ترین این نمادها می‌توان به آتش، نور، جمال و حجاب اشاره کرد.

«آتش عشق چون در دل افتد، نه دل ماند و نه جان» (همان: ۴۷).
در این عبارت، آتش، نمادی از شدت و سوزندگی عشق است. این تصویر نشان می‌دهد که عشق نیرویی است که وجود انسان را دگرگون می‌کند.
«عشق نوری است که چون در دل بتابد، هر چه جز اوست در سایه افتد» (همان: ۵۱).
در اینجا عشق به نور تشبیه شده است؛ نوری که حقیقت را آشکار می‌کند و دل انسان را روشن می‌سازد.

از دیدگاه اِشپیتزر، استفاده مکرر از چنین نمادهایی، نشان‌دهنده‌ی ساختار تخیل نویسنده است. این تصاویر نه تنها جنبه زیبایی‌شناختی دارند، بلکه بیانگر تجربه درونی نویسنده نیز هستند.

۲-۴. ساختار قطعه‌وار و تأملی متن

یکی از ویژگی‌های برجسته سبکی در «سوانح‌العشاق» احمد غزالی، ساختار قطعه‌وار و تأملی متن است. این اثر برخلاف بسیاری از متون علمی و فلسفی که دارای نظم منطقی، استدلالی و فصل‌بندی منسجم هستند، از مجموعه‌ای از قطعات کوتاه و مستقل تشکیل شده است که هر یک به بیان اندیشه‌ای درباره‌ی عشق می‌پردازد. این قطعات که غالباً کوتاه و موجز هستند، بیشتر به صورت تأملات عرفانی و بیان حالات درونی نویسنده شکل گرفته‌اند. چنین ساختاری سبب شده است که متن حالتی اندیشمندانه، درون‌گرا و تأملی پیدا کند.

در متون عرفانی، ساختار قطعه‌وار امری رایج است؛ زیرا تجربه‌ی عرفانی غالباً به صورت لحظه‌های شهودی و مکاشفه‌های درونی رخ می‌دهد و نه به صورت یک نظام استدلالی منظم. از این‌رو عارفان هنگام بیان تجربه‌های خود بیشتر از قطعات کوتاه و اشارات رمزی استفاده می‌کنند. احمد غزالی نیز در «سوانح‌العشاق» از همین شیوه بهره گرفته است و اندیشه‌های خود درباره‌ی عشق را در قالب قطعات کوتاه و مستقل بیان کرده است. هر قطعه در واقع بازتاب یک لحظه تأمل یا تجربه درونی است که نویسنده آن را با زبانی موجز و شاعرانه بیان می‌کند.

«عشق را آغازی است، اما انجامی نیست» (همان).

این عبارت کوتاه نمونه‌ای از قطعات تأملی متن است. نویسنده در یک جمله کوتاه اندیشه‌ای عمیق درباره‌ی بی‌پایانی عشق بیان می‌کند. چنین جملاتی بیشتر شبیه

گزاره‌های حکمی یا تأملات فلسفی هستند و هر کدام می‌توانند به صورت مستقل معنا داشته باشند.

«هر که عشق را شناخت، خود را فراموش کرد» (همان: ۲۷).

این جمله نیز یک قطعه کوتاه و مستقل است که به بیان رابطه میان عشق و فنا در عرفان می‌پردازد. نویسنده بدون ارائه استدلال طولانی، مفهوم عمیقی را در قالب یک جمله کوتاه بیان کرده است. چنین شیوه‌ای باعث می‌شود که خواننده به تأمل در معنای جمله بپردازد.

ساختار قطعه‌وار «سوانح‌العشاق» همچنین با ماهیت موضوع اثر یعنی عشق عرفانی ارتباط دارد. عشق در نگاه عارفان تجربه‌ای پویا، پیچیده و چندلایه است که نمی‌توان آن را در قالب یک نظام منطقی واحد توضیح داد. به همین دلیل احمد غزالی هر بار از زاویه‌ای متفاوت به این مفهوم می‌نگرد و در هر قطعه به جنبه‌ای خاص از عشق اشاره می‌کند. این امر سبب شده است که متن حالتی چندبعدی پیدا کند و خواننده در هر بخش با دریچه‌ای تازه به مفهوم عشق روبه‌رو شود.

«عشق آن است که عاشق را از خویشتن بیرون برد» (همان)

و در جایی دیگر می‌نویسد: «عشق نه در گفتن آید و نه در نوشتن» (همان: ۳۷). این دو عبارت هر یک به جنبه‌ای متفاوت از تجربه عشق اشاره دارند. در عبارت نخست، عشق به عنوان نیرویی معرفی شده است که انسان را از خود بیرون می‌برد، در حالی که در عبارت دوم بر ناتوانی زبان در بیان حقیقت عشق تأکید شده است. این تنوع در بیان نشان می‌دهد که نویسنده در هر قطعه به تأملی تازه درباره عشق می‌پردازد.

یکی دیگر از ویژگی‌های این ساختار، ایجاد فضای تفکر و درنگ برای خواننده است. در متونی که دارای ساختار پیوسته و استدلالی هستند، خواننده معمولاً با جریان پیوسته‌ای از استدلال‌ها روبه‌رو می‌شود؛ اما در «سوانح‌العشاق» هر قطعه به

گونه‌ای نوشته شده است که خواننده پس از خواندن آن به تأمل در معنا بپردازد. کوتاهی جملات و فشردگی معنا باعث می‌شود که هر عبارت به صورت یک اندیشه مستقل در ذهن مخاطب باقی بماند.

برای مثال احمد غزالی در جایی می‌نویسد: «عشق را دلیل نباید، که خود دلیل خویش است» (همان).

این جمله کوتاه، خواننده را به تأمل درباره‌ی ماهیت عشق و رابطه‌ی آن با عقل و استدلال دعوت می‌کند. نویسنده بدون توضیح اضافی، اندیشه‌ای عمیق را بیان می‌کند و ادامه فهم آن را به مخاطب واگذار می‌کند.

از دیدگاه سبک‌شناسی، چنین ساختاری نشان‌دهنده درون‌گرایی و تأمل‌محوری ذهن نویسنده است. احمد غزالی بیشتر به بیان تجربه‌های درونی و حالات روحی خود می‌پردازد و کمتر وارد بحث‌های نظری یا استدلالی می‌شود. به همین دلیل متن او بیشتر شبیه مجموعه‌ای از تأملات عرفانی است تا یک رساله نظام‌مند فلسفی.

در چارچوب نظریه‌ی سبک‌شناسی فردی لئو اِشپیتزر نیز می‌توان این ویژگی را بازتابی از شخصیت نویسنده دانست. «اِشپیتزر معتقد است که سبک ادبی هر نویسنده با ساختار ذهنی و تجربه درونی او ارتباط دارد و از طریق تحلیل جزئیات زبانی می‌توان به جهان فکری نویسنده پی برد» (Spitzer, 1948: 24). در مورد «سوانح‌العشاق» نیز ساختار قطعه‌وار متن نشان می‌دهد که نویسنده تجربه عرفانی را به صورت لحظه‌های شهودی و تأملات درونی درک می‌کند.

در واقع، قطعه‌وار بودن متن نه تنها یک ویژگی ساختاری، بلکه نشانه‌ای از نوع نگاه عرفانی احمد غزالی است. عارفان غالباً حقیقت را در قالب مکاشفه‌ها و لحظه‌های الهام درک می‌کنند و این تجربه‌ها را در قالب جملات کوتاه و اشاره‌گونه بیان می‌کنند. بنابراین، ساختار قطعه‌وار «سوانح‌العشاق» را می‌توان بازتابی از همین شیوه تجربه و بیان دانست.

در مجموع، ساختار قطعه‌وار و تأملی متن یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی «سوانح‌العشاق» به شمار می‌آید. این ساختار باعث شده است که متن حالتی اندیشمندانه، درون‌گرا و تأملی پیدا کند و خواننده در هر بخش با اندیشه‌ای مستقل درباره عشق روبه‌رو شود. هم‌چنین این ویژگی نشان می‌دهد که میان شیوه بیان نویسنده و تجربه عرفانی او پیوندی عمیق وجود دارد. بر اساس دیدگاه سبک‌شناسی فردی اشیپتزر، چنین ویژگی‌هایی می‌تواند نشانه‌ای از شخصیت عرفانی و شهود‌گرای احمد غزالی باشد؛ شخصیتی که تجربه عشق را در قالب تأملات کوتاه، رمزی و شاعرانه بیان می‌کند.

۲-۵. زبان شاعرانه در نثر عرفانی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی «سوانح‌العشاق» احمد غزالی، حضور پررنگ زبان شاعرانه در نثر این اثر است. اگرچه این کتاب به صورت نثر نوشته شده است، اما ساختار زبانی آن سرشار از عناصر شاعرانه مانند استعاره، تشبیه، ایجاز، موسیقی درونی و تقابل‌های معنایی است. «همین ویژگی سبب شده است که نثر «سوانح‌العشاق» حالتی نزدیک به شعر پیدا کند. در واقع، احمد غزالی برای بیان تجربه‌های عرفانی و حالات درونی عاشق، از ظرفیت‌های زیبایی‌شناختی زبان بهره گرفته است؛ زیرا تجربه عرفانی اغلب با زبان عادی و منطقی به‌طور کامل قابل بیان نیست و نیازمند بیانی نمادین و شاعرانه است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۷: ۶۴).

در متون عرفانی، زبان شاعرانه ابزاری برای انتقال تجربه‌های درونی و حالات معنوی است. عارفان غالباً با استفاده از استعاره‌ها و تصاویر شاعرانه می‌کوشند مفاهیمی را بیان کنند که در قالب بیان منطقی به دشواری قابل توضیح هستند. احمد غزالی نیز در «سوانح‌العشاق» از چنین شیوه‌ای بهره گرفته است و بسیاری از مفاهیم عرفانی را در قالب تصاویر شاعرانه بیان کرده است.

«دل عاشق آینه جمال معشوق است» (غزالی، ۱۳۸۵: ۳۵)

در این جمله، دل به آینه تشبیه شده است. آینه در ادبیات عرفانی نمادی از صفا و قابلیت دریافت حقیقت است. هنگامی که دل عاشق از تعلقات پاک شود، می‌تواند جمال معشوق را منعکس کند. این تصویر شاعرانه به خوبی نشان می‌دهد که چگونه نویسندگان از عناصر نمادین برای بیان تجربه عرفانی استفاده می‌کند.

یکی دیگر از جلوه‌های زبان شاعرانه در موسیقی درونی و آهنگ کلام است. بسیاری از جمله‌های این اثر دارای نوعی توازن و هماهنگی در ساختار زبانی هستند که به متن حالتی آهنگین می‌بخشد. برای مثال احمد غزالی می‌گوید: «هر که را عشق نیست، او را جان نیست» (همان).

این جمله کوتاه از نظر ساختار بسیار موزون است. تکرار واژهٔ «نیست» در پایان جمله‌ها و تقارن ساختار دستوری باعث ایجاد نوعی موسیقی درونی در عبارت شده است. چنین ویژگی‌هایی معمولاً در زبان شعر دیده می‌شود و نشان می‌دهد که نثر احمد غزالی به شعر نزدیک شده است.

«عاشق را با عشق کار است و آنچه جز عشق است همه حجاب است» (همان). در این جمله نیز نوعی تقابل معنایی میان «عشق» و «حجاب» دیده می‌شود. این تقابل باعث برجسته شدن مفهوم اصلی جمله می‌شود و به بیان آن حالت شاعرانه می‌بخشد.

از دیگر ویژگی‌های زبان شاعرانه در این اثر استفاده از تصاویر نمادین است. احمد غزالی برای بیان مفاهیم عرفانی از نمادهایی مانند نور، آتش، دل و جمال استفاده می‌کند. این نمادها در سنت عرفانی اسلامی جایگاه مهمی دارند و به انتقال مفاهیم معنوی کمک می‌کنند.

«عشق نوری است که چون در دل بتابد، هر چه جز اوست در سایه افتد» (همان):

در این عبارت، عشق به نور تشبیه شده است. نور در بسیاری از متون عرفانی نمادی از حقیقت الهی و معرفت معنوی است. این تصویر نشان می‌دهد که عشق می‌تواند حقیقت را آشکار کند و دل انسان را روشن سازد. چنین تصویرهایی علاوه بر زیبایی زبانی، بیانگر نگرش عرفانی نویسنده نیز هستند.

علاوه بر این، زبان شاعرانه در «سوانح‌العشاق» با ایجاز و فشردگی بیان نیز همراه است. بسیاری از جملات کتاب کوتاه اما سرشار از معنا هستند. این ویژگی سبب شده است که هر جمله حالتی شبیه به یک بیت شعر یا گزاره حکمی پیدا کند. برای مثال احمد غزالی می‌نویسد: «عشق را نهایت نیست، که هر نهاییتی آغاز دیگر است» (همان: ۶۵).

این جمله کوتاه مفهومی عمیق درباره بی‌پایانی تجربه عشق بیان می‌کند. ایجاز در بیان باعث شده است که معنا با قدرت بیشتری در ذهن خواننده نقش ببندد. از منظر سبک‌شناسی، استفاده از زبان شاعرانه در نثر عرفانی را می‌توان نشانه‌ای از تلاش نویسنده برای بیان تجربه‌ای دانست که فراتر از زبان عادی است. به گفته شفیع‌ی‌کدکنی، «زبان عرفانی غالباً به سمت شعر گرایش پیدا می‌کند؛ زیرا بیان تجربه‌های معنوی نیازمند زبان نمادین و تصویرپرداز است» (شفیع‌ی‌کدکنی، ۱۳۸۷: ۷۲). در چارچوب نظریه سبک‌شناسی فردی لئو اشپیتزر نیز می‌توان این ویژگی را نشانه‌ای از شخصیت نویسنده دانست. «اشپیتزر معتقد است که سبک هر نویسنده بازتابی از جهان ذهنی و تجربه درونی اوست» (Spitzer, 1948: 28). در مورد احمد غزالی نیز گرایش به زبان شاعرانه نشان می‌دهد که تجربه عرفانی برای او امری عاطفی و شهودی است و به همین دلیل زبان او نیز حالتی شاعرانه و نمادین پیدا کرده است. در مجموع می‌توان گفت که زبان شاعرانه یکی از عناصر اساسی در سبک نثر «سوانح‌العشاق» است. استفاده از استعاره‌ها و تشبیه‌های عاشقانه، موسیقی درونی کلام، تصاویر نمادین و ایجاز در بیان باعث شده است که نثر این اثر حالتی نزدیک به

شعر پیدا کند. این ویژگی نه تنها به زیبایی و تأثیرگذاری متن می‌افزاید، بلکه بیانگر تجربه درونی و شخصیت عرفانی احمد غزالی نیز هست. بنابراین، زبان شاعرانه در «سوانح‌العشاق» را می‌توان یکی از مهم‌ترین نشانه‌های پیوند میان سبک و جهان ذهنی نویسنده دانست.

۲-۶. غلبه تجربه شهودی بر استدلال عقلانی

یکی از مؤلفه‌های مهم در سبک فکری و زبانی احمد غزالی در «سوانح‌العشاق»، تقدم تجربه شهودی بر استدلال عقلانی است. در سنت عرفانی اسلامی، معرفت حقیقی غالباً از طریق «دل» و تجربهٔ باطنی حاصل می‌شود و عقل تنها در مرتبه‌ای محدود می‌تواند به درک حقیقت نزدیک شود. احمد غزالی نیز در این اثر بارها نشان می‌دهد که عشق الهی و تجربهٔ عرفانی، اموری هستند که با معیارهای عقلانی به‌طور کامل قابل فهم نیستند. از همین رو، شیوه بیان او بیشتر بر توصیف حالات درونی، اشارات رمزی و بیان‌های شهودی استوار است و کمتر به استدلال منطقی و بحث‌های نظری می‌پردازد.

در بسیاری از بخش‌های «سوانح‌العشاق»، نویسنده به محدودیت عقل در فهم حقیقت عشق اشاره می‌کند. برای نمونه می‌نویسد: «عقل چون به سرحد عشق رسد، باز ایستد؛ که آنجا میدان عقل نیست» (غزالی، ۱۳۸۵: ۳۹).

در این عبارت، احمد غزالی به مرزی اشاره می‌کند که در آن توانایی عقل پایان می‌یابد و تجربه‌ای فراتر از استدلال آغاز می‌شود. این بیان نشان می‌دهد که در نگاه نویسنده، عشق حقیقتی است که تنها از راه تجربهٔ باطنی قابل ادراک است. «چنین نگرشی با مبانی عرفان اسلامی نیز همخوانی دارد؛ زیرا عارفان معتقدند که معرفت حقیقی حاصل «ذوق» و «شهود» است، نه صرفاً استدلال عقلی» (نصر، ۱۳۸۳: ۱۱۲).

«عقل خبر دهد و عشق نشان دهد و میان خبر و نشان تفاوت بسیار است» (غزالی،

۱۳۸۵: ۴۴).

در این جمله، نویسنده میان دو نوع شناخت تمایز قائل می‌شود: شناخت خبری و شناخت شهودی. شناخت خبری همان معرفتی است که از طریق عقل و استدلال حاصل می‌شود، در حالی که شناخت شهودی حاصل تجربه مستقیم حقیقت است. احمد غزالی با این بیان نشان می‌دهد که معرفت عاشقانه از نوع دوم است و بنابراین درک آن نیازمند تجربه درونی است.

از منظر سبک‌شناسی، این نگرش در ساختار زبانی و بیانی «سوانح‌العشاق» نیز بازتاب یافته است. نثر این اثر غالباً کوتاه، تأملی و اشاره‌گونه است و نویسنده به جای ارائه استدلال‌های طولانی، مفاهیم عرفانی را در قالب جمله‌های موجز و تصویرهای شاعرانه بیان می‌کند. این شیوه بیان نشان می‌دهد که هدف نویسنده انتقال تجربه‌ای درونی است، نه اثبات منطقی یک گزاره.

«عاشق را با دلیل کاری نیست؛ که او خود دلیل خویش است» (همان: ۴۹).

این جمله به خوبی بیانگر نگرش شهودی نویسنده است. در اینجا عشق خود به عنوان «دلیل» معرفی شده است؛ یعنی تجربه عاشقانه به اندازه‌ای روشن و آشکار است که نیازی به اثبات عقلانی ندارد. چنین نگرشی در بسیاری از متون عرفانی دیده می‌شود و بیانگر آن است که عارف حقیقت را به صورت مستقیم و حضوری تجربه می‌کند.

نمونه دیگری که نشان‌دهنده غلبه شهود بر عقل در اندیشه احمد غزالی است، عبارت زیر است: «عشق را به قیاس نتوان شناخت؛ که قیاس کار عقل است و عشق را با عقل نسبتی دیگر است» (همان: ۵۴).

در این عبارت، نویسنده به صراحت بیان می‌کند که روش‌های عقلانی مانند قیاس و استدلال نمی‌توانند حقیقت عشق را آشکار کنند. این سخن نشان می‌دهد که معرفت عاشقانه از سنخ تجربه‌ای است که فراتر از چارچوب‌های منطقی قرار دارد. از دیدگاه لئو اِشپیتزر، چنین ویژگی‌هایی در زبان یک اثر ادبی می‌تواند نشانه‌ای از ساختار ذهنی و شخصیت نویسنده باشد. اِشپیتزر معتقد است که سبک هر نویسنده بازتاب تجربه‌ی درونی و نگرش او به جهان است (Spitzer, 1948: 25). در مورد «سوانح‌العشاق» نیز می‌توان گفت که غلبه بیان شهودی، استفاده از اشارات کوتاه و پرهیز از استدلال‌های مفصل نشان‌دهنده‌ی شخصیت عرفانی و شهودگرایی احمد غزالی است.

در واقع، احمد غزالی در این اثر بیشتر می‌کوشد حالات و تجربه‌های درونی عاشق را توصیف کند تا اینکه درباره‌ی عشق به صورت نظری بحث کند. این امر سبب شده است که زبان اثر حالتی عاطفی و تأملی داشته باشد. نویسنده با استفاده از استعاره‌ها، تصاویر نمادین و جملات کوتاه می‌کوشد تجربه‌ای را بیان کند که بیان مستقیم آن دشوار است.

در مجموع، می‌توان گفت که «غلبه تجربه‌ی شهودی بر استدلال عقلانی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی «سوانح‌العشاق» است. این ویژگی نشان می‌دهد که در اندیشه احمد غزالی، عشق حقیقتی است که تنها از طریق تجربه قلبی قابل درک است و عقل در فهم کامل آن محدودیت دارد. همین نگرش در ساختار زبانی اثر نیز بازتاب یافته و سبب شده است که نثر کتاب حالتی اشاره‌گونه، شاعرانه و تأملی پیدا کند. از این رو، تحلیل این ویژگی سبکی نشان می‌دهد که میان زبان اثر و شخصیت عرفانی نویسنده پیوندی عمیق وجود دارد؛ پیوندی که در چارچوب نظریه‌ی سبک‌شناسی فردی اِشپیتزر قابل تبیین است» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۸۶).

۷-۲. پیوند سبک و شخصیت در سوانح‌العشاق

در چارچوب نظریه سبک‌شناسی فردی لئو اشپیتزر، سبک ادبی بازتابی از جهان ذهنی و تجربه درونی نویسنده تلقی می‌شود. «اشپیتزر معتقد است که در هر اثر ادبی نشانه‌هایی زبانی وجود دارد که می‌تواند ما را به ساختار فکری و روحی نویسنده رهنمون کند؛ به بیان دیگر، ویژگی‌های زبانی متن در حقیقت تجلی شخصیت نویسنده در سطح زبان هستند» (Spitzer, 1948: 31). با تکیه بر این دیدگاه، بررسی «سوانح‌العشاق» نشان می‌دهد که زبان و شیوه بیان احمد غزالی به‌طور مستقیم با شخصیت عرفانی و نگرش عاشقانه او پیوند دارد. در این اثر، تجربه درونی نویسنده از عشق الهی به گونه‌ای در ساختار زبانی و بیانی متن انعکاس یافته است که می‌توان از خلال تحلیل سبک به ابعاد شخصیت عرفانی او دست یافت.

یکی از جلوه‌های مهم این پیوند، نگاه وجودی احمد غزالی به عشق است که در سطح زبان نیز بازتاب یافته است. در بسیاری از بخش‌های «سوانح‌العشاق»، عشق نه به عنوان یک مفهوم اخلاقی یا عاطفی ساده، بلکه به عنوان حقیقتی بنیادین در هستی معرفی می‌شود. برای نمونه احمد غزالی می‌نویسد:

«عشق صفتی است که چون بر دل غالب شود، دل را از همه صفات خالی گرداند» (همان: ۳۳).

در این عبارت، عشق نیرویی معرفی شده است که همه ویژگی‌های دیگر را از دل می‌زداید و وجود انسان را یکسره در اختیار خود می‌گیرد. این بیان نشان می‌دهد که در نگرش احمد غزالی، عشق نوعی حالت وجودی است که تمام ابعاد وجود انسان را دگرگون می‌کند. چنین نگرشی به عشق، بازتاب شخصیت عارفانه نویسنده است؛ شخصیتی که عشق الهی را اساس تجربه معنوی می‌داند.

«دل عاشق را آرام نیست، که عشق او را هر لحظه به حالی دیگر می‌برد»

(غزالی، ۱۳۸۵: ۴۱)

در این جمله، عشق به نیرویی پویا تشبیه شده است که انسان را در حالتی دائمی از تحول و حرکت قرار می‌دهد. این تصویر نشان می‌دهد که نویسنده، تجربهٔ عشق را تجربه‌ای زنده و متغیر می‌داند. از دیدگاه سبک‌شناسی فردی، چنین تصویرهایی بیانگر آن است که نویسنده خود این تجربه را درونی کرده و آن را در قالب زبان بازآفرینی کرده است.

جلوه دیگری از پیوند میان سبک و شخصیت در «سوانح‌العشاق» را می‌توان در تأکید بر تجربهٔ درونی دل مشاهده کرد. در بسیاری از قطعات کتاب، «دل» به عنوان مرکز تجربهٔ عرفانی مطرح می‌شود. این امر نشان می‌دهد که نویسنده بیش از هر چیز به ساحت درونی انسان توجه دارد. برای مثال احمد غزالی می‌نویسد:

«دل آینه عشق است؛ چون عشق در او ظاهر شود، هر چه جز معشوق است از او محو گردد» (همان: ۴۶)

در این عبارت هم، دل به آینه تشبیه شده است. همانطور که گفته شد، آینه در ادبیات عرفانی نمادی از قابلیت دریافت حقیقت است. هنگامی که عشق در دل آشکار می‌شود، همه تعلقات دیگر از میان می‌روند. این تصویر نشان می‌دهد که نویسنده تجربهٔ عرفانی را تجربه‌ای درونی و قلبی می‌داند، نه صرفاً معرفتی عقلانی.

«هر دلی که از عشق خالی باشد، هنوز راه حقیقت نیافته است» (همان: ۵۰).

در این جمله، عشق به عنوان شرط دستیابی به حقیقت معرفی شده است. این بیان نشان می‌دهد که در نگاه احمد غزالی، معرفت حقیقی نه از طریق عقل نظری بلکه از طریق تجربهٔ عاشقانه حاصل می‌شود. چنین نگرشی بیانگر شخصیت شهودگرای نویسنده است.

از سوی دیگر، بیان پارادوکسیکال و متناقض‌نما نیز از ویژگی‌های سبکی است که با شخصیت عرفانی احمد غزالی ارتباط دارد. عارفان برای بیان تجربه‌های پیچیده

معنوی غالباً از تعبیری استفاده می‌کنند که در ظاهر متناقض به نظر می‌رسند. این شیوه بیان در «سوانح العشاق» نیز دیده می‌شود. برای مثال احمد غزالی می‌گوید: «عاشق آن است که از خود برهد و در عین بی‌خودی، حقیقت خود را بیابد» (همان: ۵۸).

در این جمله، مفهوم «یافتن خود در بی‌خودی» نوعی پارادوکس عرفانی را شکل می‌دهد. نویسندگان با این بیان می‌خواهد نشان دهد که انسان در مسیر عشق باید از خود بگذرد تا به حقیقت وجودی خود دست یابد. چنین بیان‌هایی نشان می‌دهد که تجربه عرفانی برای نویسندگان امری پیچیده و فراتر از منطق معمول است.

«عشق، هم پرده است و هم کشف؛ هم دوری است و هم نزدیکی» (همان: ۶۳). در این عبارت، نویسندگان با استفاده از تضادهای معنایی می‌کوشد ماهیت پیچیده عشق را بیان کند. چنین زبان متناقض‌نمایی در بسیاری از متون عرفانی دیده می‌شود و نشان‌دهنده تلاش عارف برای بیان تجربه‌ای است که در قالب زبان عادی به دشواری قابل بیان است.

از منظر سبک‌شناسی اشیپتزر، این نوع بیان، نشان‌دهنده آن است که زبان نویسندگان تحت تأثیر تجربه درونی او شکل گرفته است. در واقع، ساختار زبانی متن بازتابی از نحوه ادراک نویسندگان از جهان است.

در نهایت، می‌توان گفت که مجموعه این ویژگی‌های سبکی از جمله نگرش وجودی به عشق، تأکید بر دل به عنوان مرکز تجربه عرفانی، و استفاده از بیان پارادوکسیکال، همگی بیانگر پیوند عمیق میان سبک و شخصیت احمد غزالی است. این ویژگی‌ها نشان می‌دهند که زبان اثر صرفاً ابزاری برای انتقال معنا نیست، بلکه تجلی تجربه معنوی و شخصیت عرفانی نویسندگان است.

براساس نظریه اشیپتزر، «چنین رابطه‌ای میان سبک و شخصیت یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تحلیل ادبی محسوب می‌شود؛ زیرا از طریق بررسی ویژگی‌های زبانی متن

می‌توان به جهان ذهنی نویسنده نزدیک شد» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۸۴). در مورد «سوانح‌العشاق»، تحلیل سبک نشان می‌دهد که زبان اثر بازتاب تجربهٔ عاشقانه و نگرش عرفانی احمد غزالی است و از همین رو، سبک این اثر را می‌توان آیین‌های از شخصیت معنوی نویسنده دانست.

۳. نتیجه‌گیری

بررسی «سوانح‌العشاق» احمد غزالی از منظر سبک‌شناسی فردی لئو اِشپیتزر نشان می‌دهد که زبان و ساختار این اثر، صرفاً ابزاری برای انتقال معنا نیست، بلکه بازتابی مستقیم از جهان ذهنی و شخصیت عرفانی نویسنده است. اِشپیتزر در نظریهٔ سبک‌شناسی فردی بر این اصل تأکید می‌کند که ویژگی‌های زبانی یک متن ادبی از تجربه درونی و نگرش فکری نویسنده سرچشمه می‌گیرند و از طریق تحلیل جزئیات سبکی می‌توان به لایه‌های عمیق شخصیت و جهان‌بینی خالق اثر دست یافت. بر همین اساس، تحلیل مؤلفه‌های سبکی «سوانح‌العشاق» نشان داد که ساختار زبانی این اثر به‌طور عمیق با شخصیت عرفانی و شهودگرای احمد غزالی پیوند دارد.

نخستین ویژگی مهم سبکی در این اثر، ایجاز و فشردگی بیان است. احمد غزالی بسیاری از مفاهیم پیچیده عرفانی را در قالب جملات کوتاه و موجز بیان می‌کند. این ایجاز نه تنها باعث افزایش تأثیرگذاری کلام می‌شود، بلکه با ماهیت تجربهٔ عرفانی نیز سازگار است؛ زیرا تجربه‌های شهودی غالباً در قالب بیان‌های کوتاه و اشارت‌گونه نمود پیدا می‌کنند. از منظر سبک‌شناسی فردی، این ویژگی، نشان‌دهندهٔ ذهنی تأمل‌گرا و درون‌نگر است که بیشتر به بیان لحظه‌های شهودی توجه دارد تا ارائه استدلال‌های مفصل.

دومین مؤلفه مهم در سبک احمد غزالی، غلبه زبان عاطفی و میدان واژگانی عشق است. در سراسر «سوانح‌العشاق» واژگانی مانند عشق، دل، جمال، معشوق، فراق و

وصال با بسامد بالا دیده می‌شوند. این تمرکز واژگانی نشان می‌دهد که مفهوم عشق محور اصلی اندیشه و تجربه عرفانی نویسنده است. در واقع، زبان اثر بازتابی از نوعی جهان‌بینی عاشقانه است که در آن عشق به عنوان حقیقت بنیادین هستی معرفی می‌شود. چنین ویژگی‌ای بیانگر آن است که احمد غزالی عشق را نه صرفاً موضوعی نظری، بلکه تجربه‌ای وجودی و عاطفی می‌داند.

از دیگر ویژگی‌های برجسته سبکی در این اثر، استفاده گسترده از تصاویر نمادین و زبان شاعرانه است. استعاره‌هایی مانند آتش، نور، آینه و دل در متن به‌وفور دیده می‌شوند و هر یک حامل معانی عمیق عرفانی هستند. این تصویرپردازی‌ها باعث شده‌اند که نثر «سوانح‌العشاق» حالتی شاعرانه و نمادین پیدا کند. در واقع، احمد غزالی برای بیان تجربه‌های معنوی خود از ظرفیت‌های زیبایی‌شناختی زبان بهره گرفته است. این امر نشان می‌دهد که تجربه عرفانی برای او تجربه‌ای عاطفی، شهودی و فراتر از زبان عادی است و به همین دلیل نیازمند بیانی استعاری و شاعرانه است. ویژگی مهم دیگر در سبک این اثر، ساختار قطعه‌وار و تأملی متن است. «سوانح‌العشاق» از مجموعه‌ای از قطعات کوتاه تشکیل شده است که هر یک به بیان اندیشه‌ای مستقل درباره عشق می‌پردازد. این ساختار نه تنها با ماهیت تجربه عرفانی هماهنگ است، بلکه نشان‌دهنده نوعی شیوه تفکر تأملی و شهودی در نویسنده است. هر قطعه در واقع بازتاب لحظه‌ای از تجربه یا تأمل عرفانی احمد غزالی است که در قالب عبارتی کوتاه و فشرده بیان شده است. از منظر نظریه اشپیتزر، چنین ساختاری می‌تواند نشانه‌ای از جهان ذهنی نویسنده باشد؛ جهانی که در آن تجربه‌های معنوی به صورت لحظه‌های مکاشفه و تأمل پدیدار می‌شوند.

همچنین در «سوانح‌العشاق» نوعی غلبه تجربه شهودی بر استدلال عقلانی مشاهده می‌شود. احمد غزالی در بسیاری از بخش‌های کتاب بر محدودیت عقل در فهم حقیقت عشق تأکید می‌کند و معرفت عاشقانه را حاصل تجربه درونی و شهود

قلبی می‌داند. این نگرش در شیوهٔ بیان او نیز انعکاس یافته است؛ به گونه‌ای که متن بیشتر بر توصیف حالات درونی و بیان اشارات رمزی استوار است تا استدلال منطقی. چنین رویکردی نشان می‌دهد که نویسنده حقیقت عشق را امری فراتر از چارچوب‌های عقلانی می‌داند.

در چارچوب نظریهٔ سبک‌شناسی فردی اِشپیتزر، مجموعه این ویژگی‌های زبانی و ساختاری را می‌توان بازتابی از شخصیت عرفانی احمد غزالی دانست. به بیان دیگر، سبک نثر سوانح‌العشاق بیانگر شخصیتی است که تجربهٔ عرفانی را در مرکز اندیشه خود قرار داده و آن را از طریق زبان شاعرانه، نمادین و موجز بیان کرده است. اِشپیتزر معتقد است که تحلیل دقیق عناصر سبکی می‌تواند پلی میان زبان متن و جهان ذهنی نویسنده ایجاد کند. در مورد سوانح‌العشاق نیز بررسی ویژگی‌هایی مانند ایجاز، زبان عاطفی، تصویرپردازی نمادین، ساختار قطعه‌وار و غلبه شهود بر عقل نشان می‌دهد که میان زبان اثر و شخصیت عرفانی احمد غزالی پیوندی عمیق وجود دارد.

در نهایت می‌توان گفت که این اثر نه تنها یکی از آثار مهم نثر عرفانی فارسی است، بلکه نمونه‌ای برجسته از تجلی سبک فردی در ادبیات عرفانی به شمار می‌آید. زبان آن بازتاب تجربه‌ای عمیق از عشق الهی است و از همین رو دارای ویژگی‌هایی است که آن را از بسیاری از متون عرفانی دیگر متمایز می‌کند. تحلیل این ویژگی‌ها بر اساس دیدگاه سبک‌شناسی فردی اِشپیتزر نشان می‌دهد که درک دقیق سبک یک اثر ادبی می‌تواند به شناخت عمیق‌تر جهان فکری و شخصیت نویسنده منجر شود. از این رو، مطالعه «سوانح‌العشاق» از منظر سبک‌شناسی فردی نه تنها به فهم بهتر این اثر کمک می‌کند، بلکه افق تازه‌ای برای بررسی پیوند میان زبان، اندیشه و شخصیت در متون عرفانی فارسی می‌گشاید.

کتاب‌شناسی

الف) کتاب‌ها

- ۱) اشپیتزر، لئو (۱۳۸۳)، *زبان‌شناسی و تاریخ ادبیات*، ترجمه کورش صفوی. تهران: مرکز.
- ۲) شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، *موسیقی شعر*، تهران: آگاه.
- ۳) غزالی، احمد (۱۳۸۵)، *سوانح‌العشاق*، به کوشش نصرالله پورجوادی، تهران: مولی.
- ۴) فتوحی، محمود (۱۳۹۱)، *سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*، تهران: سخن.
- ۵) نصر، سیدحسین (۱۳۸۳)، *سه حکیم مسلمان*، ترجمه احمد آرام. تهران: علمی و فرهنگی.

ب) مقاله‌ها

- ۱) رودگر، محمد (۱۳۹۷)، «*مبانی نظری عشق عرفانی در سوانح‌العشاق احمد غزالی*»، مجله نثرپژوهی ادب فارسی (ادب و زبان سابق)، دوره ۲۱، شماره ۴۳، صص ۱۳۵-۱۵۴.
- ۲) شیرانی، مریم، میرباقری فرد، علی اصغر (۱۳۹۴)، «*تکرار موجز (سبک شخصی احمد غزالی بر اساس رویکرد اشپیتزر)*»، متن‌شناسی ادب فارسی، دوره ۷، شماره ۱، صص ۱-۱۸.
- ۳) کارگر، زینب، سلطانی کوهبنانی، حسن، ذبیحی، رحمان (۱۴۰۴)، «*حقیقت مطلق عشق در سوانح‌العشاق احمد غزالی*»، مجله نثرپژوهی ادب فارسی، دوره ۲۸، شماره ۵۸، صص ۱۳۳-۱۵۰.

ج) منبع لاتین

- 1) Spitzer, Leo. (1948). *Linguistics and Literary History: Essays in Stylistics*. Princeton: Princeton University Press.

